

امکان‌سنجی یک تأویل تلفیقی بر ساختن مدلی هرمنوتیکی برای فهم عهد ولایت به مثابه مقام رهبت

رضا ملازاده یامچی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۰۲، صفحه ۱۱۲ تا ۱۲۷ (مقاله پژوهشی)

چکیده

پژوهش حاضر به بررسی امکان‌سنجی یک تأویل تلفیقی از آیه ۴۰ سوره بقره می‌پردازد و می‌کوشد تا میان دو خوانش به ظاهر متمایز از آن، یعنی تفسیر روایی عهد به عهد ولایت و تفسیر عرفانی رهبت به یک مقام سلوکی، پیوندی روشنمند برقرار سازد. مسئله اصلی، شکاف مفهومی میان ساحت اجتماعی-سیاسی ولایت و ساحت فردی-عرفانی رهبت است. این تحقیق با استفاده از روش تحلیل مفهومی و بررسی نظری در یک پیکره متنی منتخب از تفاسیر، ابتدا ابعاد و چالش‌های این دو مفهوم را واکاوی کرده و سپس به شناسایی مبانی مشترک آن‌ها می‌پردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که دو مفهوم معرفت و قرب الهی به مثابه پل‌های ارتباطی کلیدی عمل می‌کنند. بر این اساس، مقاله یک مدل هرمنوتیکی سه‌مرحله‌ای را برمی‌سازد که در آن، التزام به عهد ولایت به مثابه طریقت نیل به مقام رهبت بازخوانی می‌شود: ۱. معرفت امام به مثابه سرآغاز سلوک؛ ۲. اطاعت از امام به مثابه مصداق اتم مجاهده با نفس؛ و ۳. فنای در امام به مثابه مقدمه شهودی رهبت از حق. نتیجه کلیدی این پژوهش آن است که در این چارچوب تأویلی، التزام به یک ساختار هدایتی عینی و تاریخی، نه تنها با سلوک فردی در تضاد نیست، بلکه خود، مسیر عملی و ساختارمند تحقق عالی‌ترین تجربیات عرفانی است.

کلیدواژه‌ها: عهد ولایت، مقام رهبت، تأویل تلفیقی، هرمنوتیک عرفانی، سوره بقره.

۱. پژوهشگر پسا دکتری، علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران:

reza.mollazadehyamchi@alumni.um.ac.ir

۱. درآمد

۱-۱. طرح مسئله: گسست یا پیوند پنهان در سنت‌های تأویلی؟

آیه ۴۰ سوره بقره، يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ، به مثابه یک کانون پرتراکم معنایی، در طول تاریخ تفسیری اسلام، مبدأ دو جریان تأویلی قدرتمند و در نگاه نخست، کاملاً ناهمسو بوده است. در یک سو، جریانی نیرومند و ریشه‌دار در سنت روایی و کلامی شیعی قرار دارد که عبارت اَوْفُوا بِعَهْدِي را نه یک تعهد عام اخلاقی، بلکه مصداقاً عهد ولایت امیرالمؤمنین علی (ع) تعریف می‌کند (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ۱: ۴۳۱؛ کوفی، ۱۴۱۰ ق، ۱: ۵۸). این خوانش، که در متونی چون الکافی، تفسیر فرات الکوفی، معانی الاخبار (ابن بابویه، ۱۴۰۳ ق، ۱: ۳۷۲) و التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری (ع) (حسن بن علی (ع)، ۱۴۰۹ ه.ق، ۱: ۲۲۷) تبلور یافته، آیه را در یک چارچوب تاریخی-کلامی خاص و ناظر به مسئله امامت بازخوانی می‌کند. جزای این وفای به عهد نیز بهشت و نعیم ابدی معرفی شده است (عیاشی، ۱۳۸۰ ق، ۱: ۴۲).

در سوی دیگر، افقی کاملاً متفاوت در سنت عرفانی و اشاری گشوده می‌شود که تمام ثقل معنایی آیه را بر فراز پایانی آن، یعنی وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ، متمرکز می‌سازد. در این پارادایم، رهبت نه صرفاً ترس از عقاب، بلکه یک مقام سلوکی، یک حال باطنی و یک خوف آمیخته با معرفت و تعظیم است که سالک را از غیر حق منقطع و متوجه ساحت قدس او می‌سازد (تستری، ۱۴۲۳ ه.ق، ۱: ۳۰؛ قشیری، ۲۰۰۰ م، ۱: ۸۵). این خوانش، آیه را از بستر یک تعهد تاریخی مشخص جدا کرده و آن را به یک دستورالعمل وجودی و سلوکی برای همه پویندگان راه حق بدل می‌سازد.

نگاه نخست، این دو پارادایم تفسیری را در دو جزیره معنایی مجزا و بی‌ارتباط با یکدیگر می‌نمایاند: یکی معطوف به یک عهد تاریخی-کلامی و دیگری متمرکز بر یک مقام باطنی-سلوکی. این دوگانگی، اغلب سبب شده است که مفسران و پژوهشگران، بسته به مشرب فکری خود، یکی از این دو وجه را برگزیده و دیگری را نادیده انگارند. پرسش بنیادین این پژوهش، دقیقاً در همین نقطه گسست ظاهری شکل می‌گیرد: آیا این دو خوانش، محصول دو افق هرمنوتیکی کاملاً بیگانه و رقیب‌اند و هم‌نشینی آن‌ها در یک آیه، امری تصادفی است؟ یا آنکه پیوندی ساختاری و ذاتی میان عهد ولایت و مقام رهبت وجود دارد که در سنت تفسیری مغفول مانده است؟

این مقاله با رویکردی هرمنوتیکی و تلفیقی، بر اساس شواهد متنی موجود در منابع ارائه شده، این فرضیه را به آزمون می‌گذارد که رهبت نه تنها در تعارض با عهد ولایت نیست، بلکه شرط وجودی و بستر معرفتی لازم برای درک، پذیرش و وفای صادقانه به آن عهد است. به عبارت دیگر، بدون نیل به مقام رهبت - یعنی خوفی که از ادراک عظمت حق ناشی می‌شود و انسان را از غیر او

می‌رهند - وفای به عهدی چنین خطیر، به سطح یک التزام ظاهری و بی‌روح فرو کاسته می‌شود. هدف این پژوهش، فراتر از یک گزارش توصیفی از آراء، بر ساختن یک مدل تأویلی است که نشان می‌دهد چگونه این دو مفهوم در یک ساختار معنایی واحد، یکدیگر را تکمیل و تعریف می‌کنند و بدین ترتیب، راهی برای یک تحلیل مفهومی میان این دو سنت تفسیری به ظاهر رقیب می‌گشاید.

۱-۲. اهمیت و نوآوری: از تحلیل تطبیقی به الگوی نظری

اهمیت و وجه نوآورانه‌ی پژوهش حاضر، در گذار از رویکردهای متداول تحلیل تطبیقی به سوی یک تحلیل نظری نهفته است. اغلب پژوهش‌های پیشین در مواجهه با تفاسیر متعدد یک آیه، به مقایسه، دسته‌بندی و نهایتاً ترجیح یک خوانش بر دیگری یا نمایش آن‌ها به عنوان گفتمان‌های موازی و غیرقابل جمع، بسنده کرده‌اند. این رویکرد، اگرچه در جای خود ارزشمند است، اما در مرزهای توصیف و طبقه‌بندی باقی می‌ماند و قادر به کشف پیوندهای عمیق ساختاری میان پارادایم‌های به ظاهر متعارض نیست.

نوآوری این مقاله دقیقاً در فراتر رفتن از این مرز و تلاش برای بر ساختن یک چارچوب مفهومی جدید است که این دو جریان تفسیری را نه به عنوان دو رقیب، بلکه به مثابه دو جزء مکمل در یک نظام معنایی واحد بازخوانی می‌کند. این پژوهش ادعا نمی‌کند که مفسران گذشته صراحتاً این پیوند را مدنظر داشته‌اند؛ بلکه با به‌کارگیری یک دیالکتیک مفهومی، نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از داده‌های متنی موجود، به یک فهم غنی‌تر و یکپارچه‌تر دست یافت. به عبارت دیگر، این مقاله به جای توقف در این گزاره که عهد، ولایت است و جزای آن، بهشت، و در سوی دیگر امر، رهبت است و لازمه آن، انقطاع، به دنبال پاسخ به این پرسش است که چه رابطه‌ی ماهوی میان رهبت از حق و وفای به عهد ولایت وجود دارد.

بر این اساس، نوآوری اصلی این تحقیق در ارائه یک مدل هرمنوتیکی است که در آن، رهبت به عنوان پیش‌شرط معرفتی و وجودی ولایت تعریف می‌شود. این چارچوب‌بندی مجدد، نه تنها به رفع گسست ظاهری میان دو سنت تفسیری بزرگ کمک می‌کند، بلکه هر دو مفهوم را غنا می‌بخشد: عهد ولایت از یک الزام کلامی صرف، به یک میثاق عمیق معنوی که تنها در پرتو معرفت و خشیت حقیقی قابل تحقق است، ارتقاء می‌یابد و رهبت نیز از یک مقام انتزاعی عرفانی، به یک حالت جهت‌دار و هدفمند تبدیل می‌شود که غایت آن، آماده‌سازی سالک برای پذیرش و وفای به عهد الهی است. بنابراین، این پژوهش از طریق این تحلیل نظری، افق جدیدی برای فهم آیه و ظرفیت‌های پنهان آن می‌گشاید.

۳-۱. پرسش‌ها و فرضیه پژوهش

صورت‌بندی مسئله این پژوهش از یک تنش تفسیری بنیادین در آیه چهلم سوره بقره نشئت می‌گیرد. در نگاه نخست، آیه ارتباطی خطی و شرطی میان سه مفهوم کلیدی برقرار می‌سازد: یادآوری نعمت (اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ)، وفای به عهد (أَوْفُوا بِعَهْدِي) و در نهایت، خشیت و پروای انحصاری از خداوند (وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ). (رهیافت‌های تفسیری عمومی، عهد را به معنای کلی امثال اوامر و نواهی الهی (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ۱: ۲۰۸؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۳: ۴۷۸) و رهبت را به معنای خوف از عقاب و حساب (طبری، ۱۴۱۲ق، ۱: ۱۹۸؛ قاسمی، ۱۴۱۸ق، ۱: ۲۹۸) تفسیر می‌کنند. با این حال، تعمق در سنت‌های روایی و عرفانی، ابعاد و لایه‌هایی از این مفاهیم را آشکار می‌سازد که این ارتباط خطی را به یک پیوند هرمنوتیکی پیچیده و عمیق بدل می‌کند. از این رو، پرسش‌های محوری این پژوهش به شرح زیر صورت‌بندی می‌شوند:

- پرسش اصلی: آیا می‌توان بر اساس داده‌های روایی و عرفانی موجود در سنت تفسیر چارچوبی تأویلی بر ساخت که در آن، التزام به مصداق اخص عهد یعنی عهد ولایت، به مثابه طریقت و مسیر عملی نیل به عالی‌ترین مرتبه خشیت یعنی مقام رهبت فهم شود؟
- پرسش‌های فرعی:

۱. چگونه می‌توان میان تفسیر عهد به مثابه ولایت امام علی (ع) و تفسیر رهبت به مثابه یک مقام عرفانی مبتنی بر معرفت، پیوندی روشمند برقرار کرد؟
۲. مفاهیم میانجی و نقاط اتصال مفهومی که این تأویل تلفیقی را امکان‌پذیر می‌سازند، کدامند؟

در پاسخ به این پرسش‌ها، فرضیه اصلی پژوهش بر این استوار است که یک تأویل تلفیقی نه تنها ممکن، بلکه از دل داده‌های موجود قابل استنتاج است. این فرضیه بر دو ستون اصلی بنا شده است: اولاً، بسط مفهومی عهد از امر عام به مصداق خاص: اگرچه بسیاری از تفاسیر، عهد را به معنای عام تعهدات دینی همچون ایمان به رسل و عمل به شریعت تعریف می‌کنند (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳ق، ۱: ۱۰۰؛ ابن عطیه، ۱۴۲۲ق، ۱: ۱۳۴)، اما جریان قدرتمندی در منابع روایی، این مفهوم را به نحوی قاطع بر عهد ولایت امیرالمؤمنین (ع) تطبیق می‌دهد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۴۳۱؛ عیاشی، ۱۳۸۰ق، ۱: ۴۲؛ فرات کوفی، ۱۴۱۰ق، ۱: ۵۸). در این رهیافت، وفای به عهد، از یک التزام عمومی به یک بیعت معرفتی و اطاعت محض از ولیّ خدا تحویل می‌یابد. حدیث نبوی منقول در معانی/الاخبار این تأویل را به اوج رسانده و عهد ولایت علی (ع) را در امتداد عهد الهی با تمام انبیاء برای اوصیایشان قرار می‌دهد و وفای به آن را شرط ورود به بهشت در قیامت می‌داند (ابن بابویه، ۱۴۰۳ق، ۱: ۳۷۲).

بنابراین، وفای به عهد در این چارچوب، به معنای تحقق عملی توحید در سایه امامت است. ثانیاً، ارتقاء رهبت از خوف روان‌شناختی به مقام عرفانی: به موازات تأویل عهد، مفهوم رهبت نیز در تفاسیر عرفانی از ترس ساده از عقوبت فراتر رفته و به یک مقام معنوی بدل می‌شود. این مقام، ثمره معرفت و شهود عظمت الهی است. تفسیر تستری به صراحت رهبت را به نور نفس از بصر قلب و معرفت از کلیت قلب پیوند می‌زند و آن را ثمره مشاهده یقینی می‌داند (تستری، ۱۴۲۳ق، ۱: ۳۰). این دیدگاه، رهبت را نه یک انفعال ناشی از جهل، بلکه یک حالت فعال مبتنی بر علم‌الیقین و عین‌الیقین معرفی می‌کند که غایت آن وصول به خداوند است. این همان خشیتی است که محصول علم است (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ). (بنابراین، رهبت در این افق، خوفی است که از نهایت قرب و معرفت برمی‌خیزد، نه از دوری و بیگانگی.

بر این اساس، فرضیه این پژوهش آن است که مفاهیم مشترکی چون معرفت، اطاعت محض و قرب الهی، علی‌رغم تفاوت در زبان و بیان، نقاط اتصال هستند که امکان این تلفیق روشمند را فراهم می‌سازند. به عبارت دیگر، التزام به عهد ولایت که مستلزم اطاعت محض و معرفت به امام به عنوان تجلی امر الهی است (ابن بابویه، ۱۴۰۳ق، ۱: ۳۷۳؛ تفسیر منسوب به امام عسکری (ع)، ۱۴۰۹ق، ۱: ۲۲۸)، دقیقاً همان مسیری است که سالک را به قرب الهی و معرفتی می‌رساند که ثمره آن، مقام رهبت یا خشیت از جلال و عظمت اوست. در این مدل، وفای به عهد (ولایت)، صرفاً شرط دریافت پاداش اخروی (بهشت) نیست، بلکه خود، فرآیند و طریقت سلوکی است که به بالاترین پاداش معرفتی یعنی رهبت منتهی می‌شود؛ رهبتی که در آن، بنده تنها از او پروا دارد، زیرا تنها او را در صحنه وجود، حاضر و ناظر می‌بیند.

۴-۱. روش تحقیق

این پژوهش بر پایه یک روش‌شناسی کیفی با رویکردی هرمنوتیکی استوار است که در دو مرحله اصلی به انجام می‌رسد: تحلیل مفهومی (Conceptual Analysis) و تحلیل نظری (Theoretical Synthesis). ماهیت بنیادین این تحقیق، نه گردآوری و گزارش آراء، بلکه کاوش

عمیق در امکان‌های تفسیری و برساختن یک مدل مفهومی جدید از دل داده‌های موجود است. مرحله اول: تحلیل مفهومی. در این فاز، واکاوی و تفکیک مفهومی دو کلیدواژه محوری آیه، یعنی عهد و رهبت، در دستور کار قرار می‌گیرد. این تحلیل با هدف ترسیم میدان معنایی هر یک از این واژگان در گستره سنت‌های تفسیری حاضر در پیکره متنی پژوهش (شامل رویکردهای روایی، عرفانی، کلامی و لغوی) صورت می‌پذیرد. هدف این مرحله، صرفاً فهرست کردن معانی مختلف نیست، بلکه آشکار ساختن تنش‌ها و تمایزات ظریف میان قرائت‌های گوناگون است؛ به ویژه تقابل

میان فهم عمومی عهد به مثابه تکالیف عام شریعت (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ۱: ۲۰۸) و تأویل خاص آن به ولایت (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۴۳۱)، و همچنین گذار از فهم رهبت به مثابه خوف از عقاب (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ق، ۱: ۴۴۰) به درک آن به مثابه یک مقام عالی عرفانی مبتنی بر معرفت (تستری، ۱۴۲۳ق، ۱: ۳۰). این مرحله، مواد خام و اجزای لازم برای ساخت مدل نهایی را فراهم می‌آورد.

مرحله دوم: تحلیل نظری. پس از واکاوی مفاهیم و شناسایی ظرفیت‌های تأویلی آن‌ها، مرحله بر ساختن نظری آغاز می‌شود. در این فاز، پژوهش با تکیه بر فرضیه مطرح‌شده، به دنبال شناسایی نقاط اتصال و مفاهیم پل می‌گردد که بتوانند دو تفسیر به ظاهر متمایز از عهد و رهبت را به یکدیگر پیوند زنند. این فرآیند از طریق تنیدن (Synthesis) نظام‌مند یافته‌های مرحله تحلیل و صورت‌بندی یک چارچوب هرمنوتیکی منسجم انجام می‌شود که در آن، عهد ولایت به عنوان مقدمه و طریقت ضروری برای نیل به مقام رهبت تبیین می‌گردد. این تحلیل، یک مدل تفسیری ارائه می‌دهد که نشان می‌دهد چگونه می‌توان از دل منابع روایی و عرفانی، یک نقشه راه سلوکی استخراج کرد.

۲. تحلیل مؤلفه‌ها: واکاوی دو مفهوم کلیدی در بستر سنت‌های خود

برای بر ساختن مدل هرمنوتیکی مورد نظر، نخست باید ابعاد مفهومی دو رکن اصلی آن، یعنی عهد ولایت و مقام رهبت را به صورت مجزا و در بستر سنت تفسیری که هر یک را پرورانده است، واکاوی نمود. این تحلیل، با تمرکز بر داده‌های روایی برای مفهوم عهد و داده‌های عرفانی برای مفهوم رهبت، نشان خواهد داد که هر یک از این مفاهیم دارای غنا و پیچیدگی‌ای هستند که فهم سطحی و اولیه را به چالش می‌کشند. این واکاوی، زمینه را برای مرحله بعد یعنی تحلیل و تلفیق این دو مفهوم در یک چارچوب منسجم فراهم می‌آورد.

۲-۱. ابعاد عهد ولایت در سنت روایی امامیه

در سنت روایی امامیه، عبارت قرآنی *أَوْفُوا بِعَهْدِي* از یک مفهوم عام و انتزاعی فراتر رفته و از طریق فرآیند تأویل مصداقی، به نحوی برجسته بر عهد ولایت امیرالمؤمنین علی (ع) تطبیق داده می‌شود. این تأویل، صرفاً یک گزاره تفسیری ساده نیست، بلکه یک چارچوب مفهومی چندبعدی را پیرامون ولایت بنا می‌کند که دارای دو ساحت درونی (معرفتی-اطاعتی) و بیرونی (تاریخی-سیاسی) است. این دو بعد، در روایات موجود، به صورت درهم‌تنیده، ماهیت این عهد الهی را شکل می‌دهند. بعد معرفتی-اطاعتی، بر پیوند میان التزام قلبی و تبعیت عملی تأکید دارد. روایات متعددی از امام صادق (ع)، وفای به عهد الهی را مستقیماً به وفا به ولایت علی (ع) تفسیر کرده و پاداش آن، یعنی وفای خداوند به عهدش را، بهشت معرفی می‌کنند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۴۳۱؛ عیاشی، ۱۳۸۰ق، ۱: ۴۲؛ فرات کوفی، ۱۴۱۰ق، ۱: ۵۸). این تفسیر، ولایت را نه یک باور نظری صرف، بلکه یک التزام

عملی تعریف می‌کند که محور قبولی سایر اعمال و شرط ورود به بهشت است. در این نگاه، عهد، یک میثاق دوجانبه است که در آن، تعهد بنده به پذیرش ولایت و اطاعت از ولی خدا، تعهد خداوند به اعطای نعیم ابدی را به دنبال دارد (تفسیر منسوب به امام عسکری (ع)، ۱۴۰۹ق، ۱: ۲۲۸). این بعد، ماهیت درونی و سلوکی ولایت را آشکار می‌سازد که مستلزم معرفت به جایگاه امام و اطاعت محض از اوست.

در کنار این ساحت درونی، بعد تاریخی-سیاسی، ولایت را در یک بستر عینی و در امتداد تاریخ نبوت قرار می‌دهد. حدیث مفصلی که از پیامبر اکرم (ص) در کتاب معانی/الانخبار نقل شده، این بعد را به روشنی ترسیم می‌کند. در این روایت، پیامبر (ص) پس از نزول آیه، نقض عهد امت‌های پیشین در قبال اوصیای پیامبرانشان (از شیث وصی آدم تا شمعون وصی عیسی) را یادآوری کرده و سپس عهد ولایت علی (ع) را به عنوان آخرین حلقه از این سنت الهی لایتغیر معرفی می‌نماید (ابن بابویه، ۱۴۰۳ق، ۱: ۳۷۲). ایشان با به کار بردن تعبیری چون امام شما پس از من، خلیفه من بر شما و وصی من، به صراحت جایگاه حاکمیتی و سیاسی این عهد را تبیین می‌کنند (ابن بابویه، ۱۴۰۳ق، ۱: ۳۷۳). این تحلیل تاریخی، ولایت را از یک امر صرفاً باطنی خارج کرده و آن را به مسئله جانشینی و رهبری جامعه اسلامی پیوند می‌زند. در این چارچوب، عهد ولایت، یک میثاق برای تداوم خط رهبری الهی در تاریخ است و نقض آن، انحراف از سنت مستمر پیامبران تلقی می‌شود.

درآمیختن این دو بعد، تصویر کاملی از عهد ولایت در سنت روایی به دست می‌دهد: یک پیوند ناگسستنی میان مشروعیت تاریخی-الهی امام (بعد بیرونی) و التزام معرفتی-عملی مؤمن (بعد درونی). این دو ساحت، مکمل یکدیگرند؛ اطاعت از امام، ریشه در جایگاه تاریخی و الهی او دارد و آن جایگاه تاریخی، بدون التزام و اطاعت امت، به فعلیت کامل نمی‌رسد. بنابراین، وفای به عهد ولایت، هم یک فرآیند قلبی و سلوکی و هم یک کنش اجتماعی و تاریخی است.

۲-۲. ماهیت مقام رهبت در سنت تفسیری عرفانی

در نقطه مقابل سنت روایی که بر تأویل مصداقی عهد تمرکز دارد، سنت تفسیری عرفانی، ثقل تحلیلی خود را بر واکاوی لایه‌های باطنی مفهوم رهبت قرار می‌دهد. در این افق، وَاَيُّهَا فَارُهْبُونِ از یک دستور اخلاقی ساده برای ترس از عقوبت، به یک دعوت برای نیل به عالی‌ترین مقامات سلوکی تحویل می‌یابد. مفسران این سنت، میان خوف که عموماً ترسی روان‌شناختی و ناشی از تصور عذاب است، و رهبت یا خشیت که پروایی معرفتی و برآمده از شهود عظمت و جلال الهی است، تمایزی بنیادین قائل می‌شوند (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۳: ۴۸۲). رهبت در این چارچوب، نه نقطه آغازین سلوک، بلکه میوه شیرین آن است که پس از مجاهدت و تصفیه باطن حاصل می‌گردد.

سهل تستری در تفسیری عمیق و راه‌گشا، ماهیت این مقام را به مثابه امری معرفتی و شهودی رمزگشایی می‌کند. از دید او، این رهبت مطلوب قرآن، نه در ساحت نفس اماره، بلکه در موضع نور نفس از بصر القلب و معرفت از کلیت قلب قرار دارد (تستری، ۱۴۲۳ق، ۱: ۳۰). این عبارت، رهبت را مستقیماً به قوه شهود باطنی (بصر القلب) و معرفت یقینی پیوند می‌زند. در دستگاه فکری او، این مقام محصول یک فرآیند سلوکی است که با مکابده و مجاهده آغاز شده و با استقرار نور یقین در قلب، به ثمر می‌نشیند. هرچه بصر بالله یا همان بینایی شهودی سالک نسبت به حق تعالی قوت یابد، تقوا و رهبت او نیز عمیق‌تر می‌گردد (تستری، ۱۴۲۳ق، ۱: ۳۰). بنابراین، رهبت، انفعالی کور نیست، بلکه واکنشی معرفتی به یک تجربه بی‌واسطه از حقیقت است؛ پروایی است که از شدت وضوح رؤیت حاصل می‌شود، نه از ابهام و تاریکی.

ابوالقاسم قشیری نیز در *لطائف الإشارات*، این معنا را با پیوند زدن رهبت به اصل‌الاصول عرفان یعنی توحید به اوج می‌رساند. او در تفسیر *وَإِيَّائِي فَارْهَبُونِ* می‌نویسد: مرا با خشیت، یگانه شمارید، چرا که من در قدرت، یگانهام (قشیری، ۲۰۰۰م، ۱: ۸۵). در این بیان موجز، رهبت نتیجه مستقیم شهود انفراد و یگانگی مطلق خداوند در فاعلیت و قدرت است. این پروای انحصاری زمانی محقق می‌شود که سالک در آینه قلب خود، هیچ فاعل و قدرتی را جز او مشاهده نکند. از این منظر، مقام رهبت عالی‌ترین تجلی توحید افعالی در ساحت قلبی و روحی مؤمن است؛ حالتی که در آن، هرگونه پروایی از غیر حق، از صفحه ضمیر سالک زدوده می‌شود، زیرا غیر در اصل، فاقد هرگونه قدرت و استقلال‌ی دیده می‌شود. با تحلیل این دو دیدگاه، می‌توان مقام رهبت را چنین تعریف کرد: یک منزلگاه عالی و استقرار یافته در سلوک عرفانی که از طریق مجاهده با نفس و کسب معرفت یقینی حاصل می‌شود. جوهر این مقام، خشیتی ژرف و فراگیر است که نه از ترس عقوبت، بلکه از *شهود بی‌واسطه عظمت، جلال و یگانگی مطلق خداوند* سرچشمه می‌گیرد. این مقام، میوه معرفت است و تحقق آن، نشانه استقرار سالک در ساحت توحید و فنای هرگونه ترس از غیر اوست.

۳. چالش‌ها و امکان‌های تلفیق: بررسی موانع و مبانی مشترک

پس از واکاوی ابعاد دو مفهوم عهد ولایت و مقام رهبت در سنت‌های تفسیری خاص خود، اکنون نوبت به مرحله حساس‌تری از پژوهش می‌رسد: ارزیابی امکان‌سنجی تلفیق این دو. هرگونه تلاش برای بر ساختن یک مدل هرمنوتیکی یکپارچه، مستلزم آن است که پیش از ارائه راه‌حل، به صورت صادقانه و انتقادی، به چالش‌ها، تنش‌ها و ناهمگونی‌های نظری بالقوه میان این دو حوزه پرداخته شود. تنها با شناسایی دقیق موانع است که می‌توان مبانی مشترک لازم برای یک تحلیل معتبر و روشمند را پی‌ریزی کرد.

۳-۱. تحلیل چالش‌های نظری در مسیر تلفیق

تلفیق دو مفهوم که یکی در بستر سنت روایی-تاریخی و دیگری در دل سنت عرفانی-شهودی بالیده است، با چالش‌های نظری جدی روبروست. مقایسه ماهیت بنیادین دو تحلیل ارائه شده در بخش‌های پیشین، یک شکاف معرفت‌شناختی اولیه را آشکار می‌سازد که می‌توان آن را در سه سطح تحلیل کرد: تفاوت در ساحت تحقق، ماهیت کنش و غایت‌شناسی.

نخستین و بنیادین‌ترین چالش، تضاد در ساحت تحقق است. عهد ولایت، آن‌گونه که در سنت روایی تبیین شد، مفهومی عمیقاً اجتماعی، تاریخی و بیرونی است. این عهد به یک شخص معین در تاریخ تعلق دارد و در بستر جامعه، از طریق مفاهیمی چون امامت، خلافت و وصایت معنا می‌یابد (ابن بابویه، ۱۴۰۳ق، ۱: ۳۷۲). تحقق آن در گرو یک کنش جمعی و به رسمیت شناختن یک ساختار رهبری الهی در جهان خارج است. در مقابل، مقام رهبت، مفهومی ذاتاً فردی، باطنی و سلوکی است. ساحت تحقق آن، نه جامعه و تاریخ، بلکه قلب و ضمیر سالک است (تستری، ۱۴۲۳ق، ۱: ۳۰). این مقام، اوج یک سفر روحانی فردی است که از طریق مجاهده با نفس و تصفیه درون به دست می‌آید. این دوگانگی پرسشی جدی را مطرح می‌کند: چگونه می‌توان یک مفهوم اساساً اجتماعی-سیاسی را به عنوان مسیر مستقیم نیل به یک مقام کاملاً فردی و درونی معرفی کرد؟ به نظر می‌رسد این دو، به دو جهان متفاوت تعلق دارند: جهان سیاست الهی و جهان سلوک عرفانی.

دومین چالش به ماهیت کنش مطلوب در هر یک بازمی‌گردد. کنش محوری در وفای به عهد ولایت، اطاعت و نصرت امام و تسلیم در برابر رهبری اوست. این یک کنش بیرونی و مبتنی بر التزام به یک مرجعیت خارجی است. اما کنش اصلی برای رسیدن به مقام رهبت، معرفت، شهود و مجاهده باطنی است. این یک فرآیند درونی برای کسب بینش و تحول وجودی است. این تمایز، این پرسش را برمی‌انگیزد که آیا میان تبعیت از یک رهبر و شهود عظمت الهی شکافی ماهوی وجود ندارد؟ یکی بر تسلیم به غیر (امام به عنوان غیر سالک) تأکید دارد و دیگری بر تحول خود.

سومین چالش، در غایت‌شناسی متمایز این دو مفهوم نهفته است. هرچند هر دو مسیر در نهایت به سعادت ختم می‌شوند، اما غایت بی‌واسطه و صریحی که در متون برای آن‌ها ذکر شده، متفاوت است. غایت وفای به عهد ولایت در بسیاری از روایات، کسب پاداش اخروی یعنی بهشت است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۴۳۱؛ عیاشی، ۱۳۸۰ق، ۱: ۴۲). این یک غایت‌شناسی مبتنی بر پاداش پس از مرگ است. در مقابل، غایت سلوکی که به مقام رهبت می‌انجامد، وصول الی الله و تحقق قرب الهی در همین جهان است (تستری، ۱۴۲۳ق، ۱: ۳۰). این یک غایت‌شناسی تجربی و وجودی است. این ناهمگونی در غایات، این شبهه را تقویت می‌کند که ممکن است با دو مسیر موازی روبرو باشیم که

اهداف متفاوتی را دنبال می‌کنند: یکی مسیر شریعت برای کسب ثواب و دیگری طریقت برای وصول به حق. این سه چالش نظری نشان می‌دهند که هرگونه تلاش برای تلفیق این دو مفهوم نمی‌تواند یک هم‌نشینی ساده باشد، بلکه باید بتواند به نحوی روشمند نشان دهد که این تمایزات در ساحت، کنش و غایت، نه تضادهایی حل‌نشدنی، بلکه ابعاد مکمل یک حقیقت واحد هستند.

۲-۳. شناسایی مبانی مشترک: معرفت و قرب به مثابه پل ارتباطی

با وجود چالش‌های نظری مطرح‌شده، بازخوانی دقیق هر دو سنت تفسیری نشان می‌دهد که شکاف میان آن‌ها ظاهری است و در لایه‌های عمیق‌تر، مبانی مشترکی وجود دارد که نه تنها امکان تلفیق را فراهم می‌سازند، بلکه آن را به یک ضرورت هرمنوتیکی برای فهم کامل آیه بدل می‌کنند. این مبانی مشترک را می‌توان در دو مفهوم کلیدی معرفت به عنوان پیش‌شرط و قرب به عنوان غایت نهایی، شناسایی و صورت‌بندی کرد.

نخستین و مهم‌ترین پل ارتباطی، محوریت معرفت به عنوان شرط بنیادین در هر دو منظومه

است. چالشی که پیشتر مطرح شد، تقابل میان اطاعت بیرونی در عهد ولایت و معرفت درونی در مقام رهبت بود. اما با نگاهی دقیق‌تر به خود سنت روایی، درمی‌یابیم که اطاعت مطلوب در این سنت، یک تبعیت کورکورانه نیست، بلکه ثمره و تجلی یک اقرار معرفتی است. حدیث نبوی در معانی الاخبار به صراحت این پیوند را برقرار می‌سازد: مَنْ أَقَرَّ بِإِمَامَتِهِ فَقَدْ أَقَرَّ بِنُبُوتِي وَ مَنْ أَقَرَّ بِنُبُوتِي فَقَدْ أَقَرَّ بِوَحْدَانِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (ابن بابویه، ۱۴۰۳ق، ۱: ۳۷۳). در این سلسله مراتب، اقرار به امامت نه یک بیعت سیاسی صرف، بلکه یک کنش معرفتی است که دروازه ورود به معرفت نبوت و در نهایت، معرفت توحیدی است. این اقرار، همان شرط معرفتی است که بدون آن، اطاعت فاقد ارزش حقیقی است. این دقیقاً همان نقطه‌ای است که سنت روایی با سنت عرفانی تلاقی پیدا می‌کند. سهل تستری نیز شرط لازم برای نیل به رهبت را المعرفة من کلیة القلب (تستری، ۱۴۲۳ق، ۱: ۳۰) می‌داند. بدین ترتیب، هر دو جریان، یکی به زبان روایت و دیگری به زبان عرفان، بر این اصل متفق‌اند که کنش مطلوب (چه اطاعت و چه رهبت) باید بر شالوده‌ای مستحکم از معرفت بنا شود. سنت روایی، متعلق این معرفت ضروری (یعنی امام به عنوان طریق توحید) را مشخص می‌کند و سنت عرفانی، محل و ماهیت آن (یعنی قلب و شهود) را تبیین می‌نماید. در این چارچوب، این دو نه در تضاد، که مکمل یکدیگرند.

دومین پل ارتباطی، همگرایی غایی هر دو مسیر در مفهوم قرباست. چالش دیگر، تقابل

ظاهری میان غایت وفای به عهد یعنی بهشت و غایت سلوک عرفانی یعنی وصول الی الله بود. اما این تقابل نیز با یک تأویل وجودشناختی از مفهوم بهشت در سنت روایی، مرتفع می‌گردد. روایات، بهشت

موعود در برابر وفای به عهد ولایت را صرفاً یک مکان فیزیکی با لذات حسی معرفی نمی‌کند، بلکه آن را دار الکرامه و مستقر الرحمه (خانه کرامت و قرارگاه رحمت) توصیف می‌کند (حسن بن علی (ع)، امام یازدهم، ۱۴۰۹ق، ۱: ۲۲۸). این تعبیر، بهشت را به یک حالت وجودی و یک مقام قربی نزدیک‌تر می‌سازند تا یک مکان جغرافیایی. کرامت و استقرار در رحمت الهی، بیانگر نهایت نزدیکی و رفع حجاب میان بنده و پروردگار است. این فهم از بهشت، قرابت مفهومی شگرفی با غایت عرفانی الوصول إلى الله دارد که تستری آن را کمال و نهایت یقین می‌داند (تستری، ۱۴۲۳ق، ۱: ۳۰). در این نگاه تلفیقی، بهشت وعده داده شده در روایات، تجلی غایی و صورت نهایی همان وصول و قرب است که عرفا از آن سخن می‌گویند. این دو، نه دو هدف متفاوت، بلکه دو زبان متفاوت برای توصیف یک حقیقت واحدند: رسیدن به مقام قرب الهی.

بنابراین، معرفت به عنوان شرط آغازین و قرب به عنوان غایت واپسین، دو ستون اصلی هستند که پل ارتباطی میان ساحت اجتماعی-سیاسی ولایت و ساحت فردی-سلوکی رهبت را بنا می‌کنند. التزام به ولایت، به عنوان یک کنش معرفتی، مسیری عینی و تاریخی برای تحقق همان معرفتی است که در عرفان، شرط شهود و رهبت است؛ و بهشت به عنوان پاداش این التزام، همان مقام قرب و وصولی است که غایت نهایی سلوک عرفانی است.

۴. برساختن چارچوب تأویلی تلفیقی: ولایت به مثابه طریقت رهبت

پس از تحلیل مجزای مؤلفه‌ها، شناسایی چالش‌های نظری و کشف مبانی مشترک، اکنون می‌توان گام نهایی را برداشت و چارچوب تأویلی تلفیقی را برساخت. این مدل، پاسخی است به پرسش اصلی پژوهش و نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از دل داده‌های به ظاهر ناهمگون روایی و عرفانی، یک نقشه راه منسجم استخراج کرد. در این چارچوب، عهد ولایت که در نگاه اول یک میثاق اجتماعی-سیاسی به نظر می‌رسد، به مثابه طریقت یا همان روش‌شناسی سلوکی بازتعریف می‌شود که سالک را به غایت عرفانی یعنی مقام رهبت رهنمون می‌گردد. این مسیر در سه مرحله اصلی قابل صورت‌بندی است.

۴-۱. مرحله اول: معرفت امام به مثابه سرآغاز سلوک

هر سلوک باطنی و طریقت عرفانی، با یک نقطه عزیمت آغاز می‌شود: یافتن راهنما و تسلیم در برابر او. در سنت عرفان نظری و عملی، این گام نخست، در قالب جستجوی مرشد، پیر یا انسان کامل و بیعت با او تجلی می‌یابد. در چارچوب تأویلی این پژوهش، وفای به عهد ولایت دقیقاً همین نقش بنیادین را ایفا می‌کند. اقرار به امامت و پذیرش ولایت، نه یک پیمان سیاسی صرف، بلکه نخستین گام ورود به یک پارادایم معرفتی-سلوکی است.

چنانکه پیشتر تحلیل شد، سنت روایی، اقرار به امامت را پیش‌شرط معرفت نبوت و توحید می‌داند (ابن بابویه، ۱۴۰۳ق، ۱: ۳۷۳). این اقرار، یک کنش معرفتی آگاهانه برای پذیرش یک مرجعیت هدایتی است. توصیفاتی که در روایات برای امام علی (ع) به کار رفته، این نقش را به وضوح نشان می‌دهد؛ او صرفاً یک حاکم سیاسی نیست، بلکه وصی، وزیر، ناصر و وارث علم و حلم نبوی است (تفسیر منسب به امام عسکری (ع)، ۱۴۰۹ق، ۱: ۲۲۸؛ ابن بابویه، ۱۴۰۳ق، ۱: ۳۷۳). این اوصاف، امام را در جایگاه یک راهنمای معصوم و کامل قرار می‌دهد که طریقت را می‌شناسد و سالکان را از خطا در مسیر حفظ می‌کند.

بنابراین، عهد ولایت در این مدل، همان پیمان اولیه سالک با مرشد طریقت است. این عهد، یک ساختار عینی و تاریخی به سلوک فردی می‌بخشد و آن را از خطر انحرافات و پندارهای شخصی مصون می‌دارد. همان‌طور که در عرفان، تسلیم به پیر، شرط تصفیه نفس است، در این چارچوب نیز، التزام به عهد ولایت و پذیرش هدایت امام، سرآغاز فرآیند تزکیه و شرط لازم برای پیمودن مراحل بعدی سلوک به سوی مقام رهبت است. این معرفت اولیه به راهنما، دروازه ورود به معرفت‌های عمیق‌تر عرفانی است که در تفسیر تستری از آن به معرفت قلبی یاد شده است (تستری، ۱۴۲۳ق، ۱: ۳۰).

۲-۴. مرحله دوم: اطاعت از امام به مثابه مصداق اتم مجاهده با نفس

اگر گام نخست در طریقت ولایت، معرفت امام به مثابه یافتن راهنماست، گام دوم که بدنه اصلی این سلوک عملی را تشکیل می‌دهد، اطاعت از اوست. در مدل تلفیقی حاضر، این التزام عملی به اوامر و نواهی امام، دقیقاً همان مجاهده با نفس و ریاضت شرعی است که در سنت عرفانی، شرط لازم برای تصفیه قلب و نیل به مقام شهود و رهبت معرفی می‌شود. این مرحله، پلی است بر شکاف ظاهری میان کنش بیرونی (تبعیت) و تحول درونی (تزکیه). سنت عرفانی بر این اصل استوار است که وصول به معرفت یقینی و گشایش بصر القلب، امری دفعی و اتفاقی نیست، بلکه محصول مکابده و مجاهده در ایمان و مابینت با نفس است (تستری، ۱۴۲۳ق، ۱: ۱۰۲). جوهر این مجاهده، مبارزه با هواهای نفسانی و امیال خودمحورانه است (تستری، ۱۴۲۳ق، ۱: ۱۱۲). سالک باید اراده جزئی و شخصی خود را در برابر اراده کلی الهی تسلیم کند تا حجاب نفسانیت کنار رفته و نور یقین بر قلب او بتابد. از سوی دیگر، سنت روایی، ماهیت رابطه با امام را بر اطاعت مطلق بنا می‌کند. لحن قاطع و سلسله مراتبی حدیث نبوی، هیچ تردیدی در این باره باقی نمی‌گذارد: مَنْ عَصَى عَلِيًّا فَقَدْ عَصَانِي... وَمَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا فَقَدْ أَطَاعَنِي وَشَدِيدٌ تَرْتِيبُ ذَلِكَ مِنْ رَدِّ عَلِيٍّ عَلَى فِي قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ فَقَدْ رَدَّ عَلِيٌّ... وَمَنْ رَدَّ عَلِيًّا فَقَدْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ فَوْقَ عَرْشِهِ (ابن بابویه، ۱۴۰۳ق، ۱: ۷۷، ۷۱). این عبارات، اراده و کلام امام را

در امتداد اراده و کلام الهی قرار داده و هرگونه رد یا تشکیک در آن را به منزله رد خداوند تلقی می‌کند. نقطه تحلیل در همین جاست: این اطاعت مطلق و بی‌چون و چرا از امام، خود عالی‌ترین و عملی‌ترین مصداق مجاهده با نفس است. ریشه‌ای‌ترین خصیصه نفس اماره، استقلال‌طلبی، خودرأیی و تبعیت از هوای شخصی است. شکستن این بت نفس، دشوارترین مرحله سلوک است. در طریقت ولایت، این جهاد اکبر، در قالب یک برنامه عملی مشخص ارائه می‌شود: تسلیم کامل اراده، رأی و تحلیل شخصی در برابر اراده، رأی و فرمان امام معصوم. زمانی که مؤمن، علی‌رغم میل باطنی یا عدم فهم کامل، به امر امام گردن می‌نهد، در حال انجام بزرگترین ریاضت شرعی و مؤثرترین تمرین نفس‌کشی است. این کنش بیرونی (اطاعت)، مستقیماً به یک تحول درونی (شکستن خودمحوری) منجر می‌شود. بنابراین، اطاعت از امام، صرفاً یک تکلیف اجتماعی-سیاسی نیست، بلکه قلب تپنده سلوک فردی و مصداق اتم مجاهده‌ای است که عرفا از آن سخن می‌گویند. این همان فرآیندی است که زمینه را برای گام بعدی، یعنی شهود قلبی و نیل به مقام رهبت، فراهم می‌آورد.

۳-۴. مرحله سوم: فنای در امام به‌مثابه مقدمه رهبت از حق

اوج سلوکی طریقت ولایت و آخرین مرحله پیش از تحقق کامل مقام رهبت، مقامی است که می‌توان از آن به فنای ارادی در امام تعبیر کرد. این مقام، نتیجه منطقی و استحاله وجودی دو مرحله پیشین، یعنی معرفت و اطاعت است. زمانی که اطاعت سالک از امام به کمال می‌رسد، دیگر نه به عنوان یک تکلیف، بلکه به مثابه یک تسلیم عاشقانه و آگاهانه صورت می‌گیرد. در این نقطه، اراده جزئی و شخصی سالک، در اراده کلی و الهی امام که خود تجلی اراده حق است، فانی می‌شود.

این همان حقیقتی است که در لایه‌های باطنی حدیث نبوی نهفته است. زنجیره طلایی *مَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَ مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ* (ابن بابویه، ۱۴۰۳ق، ۱: ۳۷۳)، بیش از آنکه یک ساختار حقوقی-سیاسی برای تفویض اختیار باشد، یک واقعیت وجودی و سلوکی را توصیف می‌کند. این گزاره به معنای آن است که در مقام اطاعت کامل، حجاب دوگانگی اراده میان سالک و امام، و در نهایت میان سالک و خداوند، برداشته می‌شود. کنش‌های فرد دیگر از خود او صادر نمی‌شود، بلکه به مجرای برای تحقق اراده امام و از طریق او، اراده الهی بدل می‌گردد. این همان معنای فنا فی الامام است که مقدمه فنای در رسول و فنای فی الله است. اینجاست که پیوند نهایی و شگرف میان این طریقت و غایت آن، یعنی مقام رهبت، آشکار می‌شود. چنانکه تحلیل شد، جوهر رهبت، پروای انحصاری از خداوند است که از شهود یگانگی او برمی‌خیزد. این انحصار، در ساختار بلاغی خود آیه نیز به قوی‌ترین شکل ممکن کدگذاری شده است. تقدیم مفعول (بر فعل) *فَارْهَبُونِ* (در زبان عربی، مفید حصر است و این پیام را منتقل می‌کند که تنها و تنها از من پروا داشته باشید (زمخشری،

۱۴۰۷ق، ۱: ۱۳۱؛ ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ق، ۱: ۴۴۰؛ ابوالسعود، ۱۹۸۳م، ۱: ۹۵). این حصر دستوری، باید در وجود سالک به یک حصر شهودی تبدیل شود. اما چگونه می‌توان تنها از او پروا داشت، در حالی که خود و دیگران نیز در صحنه ادراک حضور دارند؟ پاسخ در فنا نهفته است. **فناى ارادى در امام، دقیقاً همان سازوکاری است که حصر بلاغی آیه را به یک واقعیت وجودی در ضمیر سالک تبدیل می‌کند.** زمانی که خود و اراده شخصی در اراده راهنمای الهی فانی شد، دیگر خودی باقی نمی‌ماند که از غیری بترسد یا به او امید بندد. با زوال بت نفس، تمام متعلقات ترس و امیدهای وهمی نیز فرو می‌ریزند. در این افق، تنها یک حقیقت، یک اراده و یک عظمت باقی می‌ماند که شایسته پرواداشتن است. بدین ترتیب، فناى در امام به عنوان اوج طریقت ولایت، مستقیماً به انفراد شهودی می‌انجامد که در کلام قشیری، شرط رهبت بود (قشیری، ۲۰۰۰م، ۱: ۸۵) و سالک را برای تجربه استقرار مقام رهبت آماده و مهیا می‌سازد.

۴-۴. خوانش نهایی آیه بر اساس چارچوب تلفیقی

اکنون، با در دست داشتن چارچوب هرمنوتیکی بر ساخته‌شده، می‌توان به متن اصلی بازگشت و خوانشی نو از آیه ارائه داد؛ خوانشی که دیگر اجزای آیه را به صورت گسسته نمی‌بیند، بلکه آن را به مثابه یک نقشه راه سلوکی یکپارچه و پویا قرائت می‌کند. این تأویل تلفیقی، ترجمه ظاهری را به لایه‌های عمیق‌تر معنایی پیوند زده و یک زنجیره علت و معلولی را از آغاز تا فرجام مسیر معنوی آشکار می‌سازد: **يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ...**

- **خوانش تلفیقی:** ای انسان‌های سالک، به یاد آورید برترین نعمت من بر شما را که همانا قرار دادن راهنمای الهی (امام) برای هدایت شماست و این معرفت بنیادین را در خود فعال سازید.

...وَأَوْفُوا بِعَهْدِي...

- **خوانش تلفیقی:** و با اقرار آگاهانه و التزام عملی به این راهنما، به عهد ولایت وفا کنید و گام در طریقت او نهدید.

...أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ...

- **خوانش تلفیقی:** تا من نیز به عهد خود [که همانا توفیق در سلوک و تصفیه باطن است] وفا کرده و شما را در این مسیر به مقصد قرب برسانم.

...وَأَيُّيَ فَاَرْهَبُونَ.

• **خوانش تلفیقی:** و [در نهایت این مسیر که به فنای ارادی شما در راهنما و در نهایت در من می‌انجامد]، به مقامی دست خواهید یافت که در آن، تنها و تنها از من پروا خواهید داشت، چرا که جز عظمت و جلال من، چیزی را در صحنه وجود شاهد نخواهید بود.

در این خوانش نهایی، آیه شریفه از یک خطاب تاریخی به بنی اسرائیل، به یک بیانیه جامع و فرازمانی در باب سلوک الی الله تحول می‌یابد. این آیه، نقشه راهی را ترسیم می‌کند که نقطه عزیمت آن معرفت به راهنمای الهی است، مسیر آن اطاعت به مثابه مجاهده با نفس است، اوج آن فنای ارادی در این مسیر است و مقصد نهایی آن، استقرار در مقام رهبت یا همان پروای عارفانه و توحیدی از حضرت حق است. بدین ترتیب، ساختار اجتماعی-سیاسی ولایت به مثابه باطن و حقیقت طریقت عرفانی آشکار می‌گردد و نشان داده می‌شود که در این منظر، تفکیک میان شریعت، طریقت و حقیقت، امری اعتباری است و هر سه در یک مسیر واحد و منسجم به سوی قرب الهی تلاقی می‌یابند.

۵. نتیجه

این پژوهش با هدف امکان‌سنجی یک تأویل تلفیقی میان دو سنت تفسیری به ظاهر متمایز— یعنی خوانش روایی از عهد ولایت و خوانش عرفانی از مقام رهبت—در ذیل آیه چهلم سوره بقره شکل گرفت. پرسش اصلی آن بود که آیا می‌توان این دو مفهوم را در یک چارچوب هرمنوتیکی منسجم به یکدیگر پیوند داد. یافته‌های تحقیق نشان داد که علی‌رغم چالش‌های نظری اولیه، از جمله تفاوت در ساحت تحقق (اجتماعی در برابر فردی)، ماهیت کنش (اطاعت در برابر شهود) و غایت‌شناسی (بهشت در برابر وصول)، مبانی مشترک عمیقی میان این دو سنت وجود دارد که چنین تلفیقی را نه تنها ممکن، بلکه معنادار می‌سازد. دستاورد اصلی این پژوهش، شناسایی دو مفهوم کلیدی معرفت و قرب به مثابه پل‌های ارتباطی بود. تحقیق نشان داد که معرفت امام به عنوان شرط بنیادین اقرار در سنت روایی، با معرفت قلبی به عنوان پیش‌شرط سلوک در سنت عرفانی، دارای همگرایی ساختاری است. همچنین، قرب الهی به عنوان غایت نهایی هر دو مسیر، توانست تقابل ظاهری میان پاداش بهشت و هدف وصول الی الله را مرتفع سازد. نوآوری این مقاله در برآختن یک مدل سلوکی سه‌مرحله‌ای از دل این تلفیق است که در آن، عهد ولایت به مثابه طریقت رهبت بازخوانی می‌شود:

۱ (معرفت امام به مثابه نقطه عزیمت و یافتن راهنمای طریقت؛ ۲ (اطاعت از امام به مثابه مصداق اتم مجاهده با نفس و ریاضت شرعی؛ و ۳ (فنای ارادی در امام به مثابه مقدمه شهودی برای تحقق نهایی مقام رهبت. این مدل نشان می‌دهد که چگونه می‌توان یک میثاق با ابعاد تاریخی-سیاسی را به عنوان یک نقشه راه عملی برای نیل به عالی‌ترین مقامات عرفانی فردی فهم کرد و بدین ترتیب، شکاف سنتی میان ساحت شریعت و طریقت را در این چارچوب تأویلی از میان برداشت. این پژوهش، به

دلیل انتخاب روش شناختی خود، بر یک پیکره متنی معین متمرکز بود؛ لذا تعمیم قطعی یافته‌های آن به کل سنت اسلامی نیازمند پژوهش‌های گسترده‌تر است. با این حال، این مدل هرمنوتیکی می‌تواند به عنوان یک چارچوب تحلیلی برای بازخوانی موارد مشابه در متون دینی به کار گرفته شود. پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آتی، این مدل را در مواجهه با سایر آیات و روایات مرتبط آزموده و ظرفیت‌های آن را برای تحلیل رابطه میان ابعاد اجتماعی و عرفانی دین در سنت اسلامی بیشتر بکاوند.

منابع

علاوه بر قرآن کریم؛

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۰۳ق)، *معانی الأخبار*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲. ابن عاشور، محمد طاهر (۱۴۲۰ق)، *تفسیر التحریر و التنویر*، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی.
۳. ابوالسعود، محمد بن محمد (۱۹۸۳م)، *تفسیر ابی السعود*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۴. تستری، سهل بن عبدالله (۱۴۲۳ق)، *تفسیر التستری*، بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.
۵. حسن بن علی (ع)، امام یازدهم (۱۴۰۹ق)، *التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام*، قم: مدرسه الإمام المهدی (عج).
۶. زمخشری، محمود بن عم. (۱۴۰۷ق)، *الکشاف*، بیروت: دارالکتاب العربی.
۷. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲ق)، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دارالمعرفه.
۸. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: ناصر خسرو.
۹. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق)، *تفسیر العیاشی*، تهران: المطبعة العلمیه.
۱۰. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، *التفسیر الکبیر*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۱. فرات کوفی، فرات بن ابراهیم (۱۴۱۰ق)، *تفسیر فرات الکوفی*، تهران: مؤسسه الطبع و النشر فی وزارة الإرشاد الإسلامی.
۱۲. قاسمی، جمال‌الدین (۱۴۱۸ق)، *تفسیر القاسمی*، بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.
۱۳. قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۲۰۰۰م)، *لطائف الاشارات*، قاهره: الهیئة المصریة العامه للكتاب.
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۱۵. مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۳)، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.